

صادق انشائی

رایحه جان بخش آزادی

با سلام خدمت بنیانگذار کانون دمکراتیک پناهندگان و سلام خدمت مسئول کانون و اعضای هیئت اجرایی و همچنین سلام خدمت اعضای محترم کانون پناهندگان و تمامی آزادیخواهان دلیر وطن عزیزمان ایران و سلام و درود بر شرف پاک مبارزان ایران زمین.

ما سالهست که از ایران دوریم اما اگر بخواهیم از مسائل ایران دور نمائیم باید با مردم داخل ایران رابطه مستقیم داشته باشیم. در حال حاضر اینترنت این امکان را می دهد با اندیشه ایرانیان داخل آشنا شویم و رد دل هایشان را بهتر و عمیقتر حس کنیم. من وقتم را طوری تنظیم می کنم که ساعات پایانی شب را با مراجعه به اینترنت و از طریق ایمیل با افکار و عقاید بعضی از ایرانیان داخل کشور بیشتر آشنا شوم و به درد دل آنها در ندامتگاه ایران گوش فرا دهم، شاید چاره دردشان نباشم ولی احساس همدردی و گوش کردن به درد دل دوستان و جوانان و همفکری با آنان شاید کمی دلشان را سبکتر سازد و علاوه بر مطلع شدن از افکار آنها تا حدودی نظر خویش را به آنها انتقال می دهم و از آنها می خواهم که نظرات خود را در موارد مختلف و در رابطه با مطالبی که در خارج از کشور نوشته و چاپ می شود را برایم بگویند و یا اصلا صدایی در آنجا همراه ما هست یا نه؟

چندی پیش با جوانی از طریق اینترنت آشنا شدم که در یکی از شهرهای ایران زندگی می کرد و او اینقدر شیرین و محکم نظرات خود را برایم ارسال می کرد که هر آن احساس می کردم که دارم با او بطور زنده صحبت می کنم و دردهای دل این جوان را احساس می کردم و با او احساس همدردی می کردم. در جواب این جوان از آشنایی با او ابراز خورسندی کردم و از او خواستم که در صورت امکان با او از طریق تلفن صحبت کنم که خوشبختانه با تمام مشکلات توانستم با تماس حاصل کنم و وقتی با این جوان ارتباط تلفنی برقرار کردم، اولین سئوالی که از من پرسید این بود که آیا خدا را باور داری و با صراحت در جواب این جوان گفتم بله. از

آزادی چیزی میدانی؟ و او بدون آنکه جواب من را دریافت کند ادامه داد آیا تاکنون از تحقیر آخوندها منذر شده ای؟ و در ادامه او اضافه کرد که به امید آن روزی است که همه مردم دنیا رایحه جان بخش آزادی را حس کنند. او گفت که نمی دانم چرا ولی به شاید به پاس اعتماد متقابل و اینکه گفتمی هر مطلبی در این زمینه داشته باشم را می توانی منعکس کنی تو را بسیار نزدیک به دردهای مردم حس کردم.

او احساس می کرد که شاید این راهی باشد تا بتواند فریاد خاموشی که مثل بختک بر سر او افتاده بود را به زبان آورد. او می گفت که سالها پیش مطلبی در کتابی خوانده بود که خیلی به نظر او جالب بوده که با گذشت زمان و با بالارفتن سطح آگاهی به آن مطلب نزدیک شده و آن مطلب این است که (خدایا تو می دانی انسان بودن و بودن در این دنیا جقدر دشوار است و چه رنجی می کشد آنکه انسان است و از احساس شرمسار است). آری، واقعا دشوار است که وقتی حقیقتی را در می یابیم که همه ارزش های انسانی را زیر سوال میبرد و مهمتر و سختتر از آن این است که می دانی _ مردمان زیادی این حقایق را دریافته اند اما یا به خاطر بی تفاوتی و یا محافظه کاری و یا به خاطر منافعی که از خاموش ماندن و سخن بر لب نیاوردن خاموشی می گیرند.

اما برای تو و من و امثال ما خاموش ماندن حکم مرگ تدریجی را دارد چگونه می توان ساکت ماند وقتی به چشم خود شاهد سلاخی انسان های شریف و آزاده ای هستی که تنها گناهشان این هست که می خواهند افکار آزاد داشته باشند و آزادی را حق مسلم تمام مردم دنیا می دانند.

و او ادامه داد که خداوندا از دست این قوم حیوان صفت به چه کسی پناه ببرم؟ و این جوان همچنان ادامه داد که این مزدوران منفور و از خدا بی خبر با رواج دادن اعتیاد و پائین آوردن قیمت توزیع مواد مخدر خصوصا در بین جوانان کم سن و سال و از داخل دبیرستان ها و به منظور کشاندن جوانان آگاه و مطلع به ورطه اعتیاد و سرگرم کردن آنها و دور نگه داشتنشان از مسائلی که پیرامونشان اتفاق می افتد، بزرگترین سرمایه های مملکت را به باد فنا

سپردنتا مغل چند صباح زندگی منحوسشان نباشند، و هزاران ظلم آشکار و نهان دیگر. و در نهایت این دوست جوان اضافه کرد که درد و حرف بسیار است ولی شرح این همه رسوایی از حوصله ما خارج و او دوباره تکرار کرد که، سپس به امید روزی که همه آزاده های دنیا بتوانند رایحه جان بخش آزادی را حس کنند و هیچ دستی باقی نمانده باشد که گلوی آزادگان را به قصد خاموش کردن فریاد آزادی بفشارد.

ولی در این میان متأسفانه می بینیم که بعضی از کسانی که به اینجا و یا کشورهای دیگر دنیا سفر کرده اند و پناهندگی اعلام کرده اند و در بدو ورود گفته اند که اگر به ایران بازگردند و یا بازگردانده شوند اعدام می شوند ولی بعد از گرفتن جواب قبولی همه چیز فراموش می شود و دیگر اعدامی در کار نیست و برای گرفتن پاسپورت ایرانی حتی قبل از خشک شدن مهر اقامتشان از یکدیگر سبقت می گیرند و بلا فاصله مقدمات دوری از کانون که قبل از گرفتن اقامتشان حاضر به هر کاری در کانون بودند و بعد زدن حرفهای رکیک که لیاقت خودشان است به بنیان گذار کانون و بعد کل کانون دمکراتیک پناهندگان که واقعا حامی و پشتیبان پناهنده واقعی می باشد و بعداً راهی سفارت جمهوری اسلامی و خلاصه مقدمات سفر به ایران که برای اینکه پاسپورت ایرانی از سفارت ایران بگیرند باید تن به خفت و خاری و همکاری با مأموران سفارت ایران و اعلام پشیمانی از کرده خویش در اینجا و درخواست عاجزانه آنها برای سفر به ایران یعنی سفر به آن جهنمی که روز اول ورودشان اذهار داشتند و یعنی سفر به وطنی که به دست این دژخیمان تاریخ بشریت به نابودی کشیده شده.

آیا به واقع این موجودات انسان نما نیستند که واقعیت و موقعیت زندگی افراد شریف را در این برهه از زمان در خارج از وطن و در غربت به مخاطره و خطر می کشانند؟

ادامه مقاله در صفحه ۳

بدانیم، بیانیشیم، بپاخیزیم!

ادامه مقاله :

رایحه جان بخش آزادی

چنانکه در اینجا می بینیم که این انسان نماهایی که در مسیر باد بدون اراده به هر سویی کشیده می شوند و تن به خاری می دهند چگونه بخاطر منافع شخصی خودشان با زندگی افراد دیگر بازی می کنند و موقعیت دیگر اعضا را بدون در نظر گرفتن وضعیت آنها به خطر می اندازند؟

واقعاً که ننگ بر آنها باد و ننگ بر آنان که باعث اینگونه افکار شیطانی و بدور از انسانیت هستند باد و ننگ بر آنان که دنباله روی نابود کنندگان حق انسانهای در بند و پایمال کردن حقوق اولیه بشریت می باشند باد. این انسان نماها حتی به کسانی که تازه به کمپهای پناهندگی آمده اند رحم نمی کنند و بر علیه کانون سمپاشی می کنند که این سمپاشی نه تنها به ضرر پناهجوی تازه وارد می باشد بلکه بلکه این عمل زشت به این معنی است که با دست خود تیشه به ریشه خود زده ایم.

حال این سؤال مطرح است که آیا به نظر شما اینها پناهنده واقعی هستند یا کسانی که با شرافت زندگی می کنند و هدف و آینده خود را با هدف و آینده مردم ستمدیده کشورمان و یا تبعیدیان خارج از کشور یکی میدانند؟

آری پناهنده واقعی کسی است که در برابر ظلم و ستم اعتراض کند و نفرت خود را با عملکرد خویش نسبت به این افراد و همچنان به این جلادان عمامه بسر ابراز کند و به مبارزه برای آزادی کشور و حق بشریت و انسانیت در جهان ادامه دهد.

البته تعجبی نیست که این مزدوران عمامه بر سر وفور آزادی ها در دنیای غرب را نمی شناسند چون آقایان فقط اعدام ، شکنجه ، شلاق ، سنگسار و سرکوب را

می شناسند ، پس حق دارند نا آشنا با آزادی های فردی و اجتماعی سیاسی جهان متمدن باشند.

نظام سراسر فریب و دروغشان ، چه با اصلاح طلبی اش و چه با اقتدار گرایانش هیچ فرقی با هم ندارند فقط تفاوت آنها در تلفظ نامشان است و بس. پس از شما می خواهم ای اهل قلم و هنر و شما ای شاعران و نویسندگان روزنامه نگاران و هنرمندان نامدار و ای اهل سیاست و سیاستمداران حرمت و تاثیر نظر و عقیده یکپارچه همه شما در همه جهان و در طول تاریخ همواره پایدار خواهد ماند و حال نوبت همه شماست که از لاک ایدئولوژی شخصی خود به در آید و پرچم لگد مال شده آزادی و اتحاد را همگی بدست گیرید ، آری شما ، و نگران این نباشید که نامتان در کنار دیگر احزاب دموکرات چپ یا راست ، جمهوری خواه یا مشروطه ، قرار گیرد. هیچ یک تافته جدا بافته از هم نیستیم و در یک نظر همه با هم مشترک هستیم و آن هم آزادی بی قید و شرط وطن از دست ملایان شیطان صفت و شاید بهتر است که بگوییم جلادان و مزدوران عمامه بسر است.

آیا تلاش یکپارچه برای دفاع از آزادی بیان و آزادی فردی انسان ها و حقوق زندانیان سیاسی ایران و تلاش برای آزادی آنان و طرفداری از دموکراسی و احقاق حقوق بشر در ایران بهتر نمی باشد از تلاش های انفرادی ، پس پیش به سوی دفاع حقیقی و حمایت صادقانه و همچنین عادلانه و با در نظر گرفتن تمام جوانب از حقوق کلیه زندانیان در سراسر این جهان پهناور.

ای مرغ گرفتار بمانی و ببینی
آن روز همایون که به عالم قفسی نیست

محمد علی اصفهانی

وقت آن شد انقلاب دیگری برپا کنیم!
وقت آن شد انقلاب دیگری برپا کنیم!
آنچه باید کرد را بگذار تا یکجا کنیم!

خاک ایران،
پاک باد از این کفن دزدان شوم
مشت تزویر و زر و زور و ریا
را وا کنیم!

گور خود را می کنند
امروز با دستان خویش
جمله شان را سرنگون
در آن همین فردا کنیم!

هرچه پایین رفته بالا،
هرچه بالا رفته پایین می کشیم
هر که بالا هست پایین،
هر که پایین است را بالا کنیم!

بند ها را بگسلیم از پای شیران به بند
بندسازان را گرفته، بندشان بر پا کنیم!

سر بریده بیم چه دارد به دل؟
سر؟ سر کجاست؟
از چه ترسانیدمان قداره بندان!
از چه ما پروا کنیم؟

اعتیاد و فقر و فحشا، خودکشی، آوارگی
سرنوشت ما نبود این، نه!
چه را امضا کنیم؟

کاخ هاتان را به سر آوار می سازیم و بعد
در میان خاک ها، طومارتان را تا کنیم!

گر به ترفندی شما،
از نعره، نجوا می کنید
نعره سازانیم ما : ما نعره ، از نجوا کنیم!

بی ثمر شب خاک می پاشید رو بر آسمان
از ستاره تا ستاره، راه را پیدا کنیم

راه - تنها راه - محو مطلق ننگ شماست
ننگتان را، باش، تا پاک از تن دنیا کنیم!

بدانیم، بیانیشیم، بپاخیزیم!